

گردن زد - شیخ محمد غوث * فقد مات شهیدا * تاریخ یافته

تبرش در ظاهر قلعه بیانه است - بالای کوه *

جنم اشیانی از قتل شیخ قرین ناسف و اندوه گفته

طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک

و مرعی داشت - او مرید حاجی حمید گوالیاری غزنوی است

که او مرید شیخ قاضی ^(۲) بنگالی و او مرید شیخ عبدالله

شطاری است - نامش ابوالموید محمد - و از جانب پیر

بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چغاد صوبه بهار بحکم

پیر بسر برده و چند سال بچله نشینی گذرانیده در سنه

(۹۲۹) نصد و بیستم و نه جواهر خمسہ را (که نسخه ایسمی

مشهور) در آن خلوت نشینی از سواد به بیاض آردن - و درین

هنگام عمرش بیستم و دو سال بود - چون شهر شاه در سنه

(۹۴۷) نصد و چهل و هفتم بر هندوستان استیلا یافت

شیخ بنابر اشتیاق ربط خود ^(۳) با همایون پادشاه اذدیشه ناک گشته

بگجرات شتافت - و در آنجا خانقاه عالی بنا نهاد و فراران

مردم آندپار را بغوائد معنوی برنواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نصد و شصت و یک زیات همایونی در دیار هند افراخته شد

شیخ از گجرات اراده معارفت تصمیم نمود و در سال (۹۶۳)

نصد و شصت و سه (که آغاز سربل آرائی عرش اشیانی است)

(۲) در [بعضی نسخه] قاضی (۳) نصد [۱ ب] خود و همایون *

شیخ بگوالیار آمده باگروه شتافت - پادشاه نوازم استقبال
 بجا آورده فرادان نیازمندی بتقدیم رسانید - شیخ گدائی کابو
 (که صدر صدور بود) بسابقه عداوتی (که با شیخ داشت) بتازگی
 کمر دشمنی بسته رساله لورا (که در گجرات نوشته مشهور
 بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات
 بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به بیروم خان خانخانان
 رسانید - و خاطر خان را بر متغیر گردانید - آن قدر رعایت
 پادشاهی که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائی
 یافته آزرده خاطر بگوالیار که مسکن از بود برگشته گوشه انزوا
 گزید - تا در شبیه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) نهمین و هفتاد ازین
 خاکدان بنعیم جاردان شتافت * بنده خدا شد * تاریخ است *

گویند از جانب عرش اشبانی یک کرور دام وظیفه
 مقرر بود - و در ذخیره الخوانین آورده که شیخ نه لک رپیبه را
 جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه
 بزبانها افتاده (که عرش اشبانی نیز مرید شیخ بود)
 از اکبرنامه هم ظاهر می شود - اگرچه شیخ ابوالفضل بغابر
 همچشمی مشیخمی یا بصروطن که داشته یا بحزاج گوئی پادشاه
 در لباس دیگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه
 (۹۶۹) نهمین و شصت و شش (که در نیمه در همین سال
 مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند) عرش اشبانی بقصد شکار

از آگه برآمده عرصه کوالیار بقدم پادشاهی رنق پذیرفت
ظاهر شد که گدان قبچاق همراہ شیخ محمد غوث از گجرات
آورده اند . حکم شد کہ ببهای دلخواہ از سوداگران بگیرند
درین میانه معروض کردند کہ شیخ و کسان او بہتر ازین گدان
دارند . اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند ہرآینہ
شیخ آنہارا پیشکش خواہدکرد . چون عرش آشیانی تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهی را مغنم شمرده ہرز آفت بیروم خانی
اندیشید . و جمیع گدان را (کہ بمردم شیخ منحوب ہوں) با سایر تحف
و ہدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد . و اقسام حلویات و عطریات
ہاضر ساخک . و در آخر مجلس از پادشاه پرسید . کہ حضرت
دست ارادت بکے دادہ اند یا نہ . فرمود کہ نہ . شیخ دست
خود را دراز کردہ دست عرش آشیانی گرفت . و گفت ما دست
شما را گرفتیم . پادشاه تبسم کنان برخاست . و از زبان پادشاه
نقل می کنند . همان شب بمخیم دولت آمدہ ہزم جام و بادہ
ترتیب دادہ سرگرم نشہ نشاط بودیم . و بر طریق گرفتن گدان
و طرز دراز دستی شیخ خذہا داشتیم *

* بین *

* بزیر دلق ملمس کمڈہا دارند *

* دراز دستی این کوتہ آستیدان بین *

پس ازان آن مرد سادہ خود آرا در هنگامہ عوام ہاین روش
مباحث می نمود . و این حکایہ را الفاظی چند تہریر

نمود . و نقل بالمصدر آن درینجا مناسب نبود *

غریب تر آنکه در حق شیخ بهلول می نویسد که چون جنت آشیانی را توجه بدعوات بود شیخ را با دعای ادعیه عزت می داشتند . و در نصبی بآن حضرت گاهی رابطه ارادت و گاهی واسعاه عقیدت اقتساب داده تفاخر نمودند . حالانکه این دو برادر از فضائل و کمالات علمی عاری بودند . یک لختی اوقات در زوایای جناب نشسته بدعوت اسمی اشتغال می نمودند و آنرا دستاریز جاه و اعتبار خود می ساختند . و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله ساده لوحان زود فریب رسیده متاع ولایت می فرودختند . و بلطایف الحیل مواضع و قریات می گرفتند *

بالجملة این همه زبان طعن شیخ ابوالفضل (که بر مشائخ رقیب میروند) بحسب عداوت باطنی و حسد همچشمی است که پدرش نیز از مقتدایان رقیب بود . و دعوی همسری داشت اما قبولیت نیافت . با از آشکافیها و بے پرده گوئی است که منافی مصلحت و مخالف جمهور است . بهر تقدیر

(۲)

تحقیق و اثبات ولایت و غوثیت (که امری مبطن است) یکطرف . اما اتحاد و ارادت جنت آشیانی باین دو برادر در غایت ظهور است . چنانچه صحیفه همایونی (که بعد از تسلط شیر شاه بشیخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار

بعضی آنها آورده) با جواب شیخ درین جا بقصورتی مقام
لزتمام می یابد * * صحیفه شاهی *

بعد از عرض آداب دسمک بوس . معرض آنکه عنایت
قدیر لم یزل از گروه دشواری تقدیر به بدرقه توجه و دعای
ایشان و جمع درویشان باسانی برآورد - و از سوانح (رزگار
فتنه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملامت باعث آزار
خاطر و سبب تبرگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام
خیال در گور این اندیشه بود - که آن دیر سرشت مردم بآن
ذات مملکت صفات چه سلوک کرده باشند - چون شنید (که
در همان نزدیکی هجرت بدیار کجرات فرمودند) دل از آن
اندوه گرفتاری قدری رهائی یافت - و پیوسته از صدق عقیدت
امیدوار است - که فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای
آفت بیرون آورده از بند اندوه نائی مذکور آزاد ساخت
از محنت مفارقت موری نیز خلاصی بخشد - سبحان الله
چگونه سراسر و شکر گذاری بیقین باطن نشین آن رهنمای
حقیقی بتقدم رساند - با اکثر اسباب پریشانی (که بظاهر قالب
فرر پیچیده است) در جمعیت وحدت سرای سویدای قلب
باندازه یک ذره قصور و غنورگی راه نیافته - راه آمد و رفت
باندازه تاغله دعای خیر پیوسته سلوک بان * * جواب *

رمول نامه نامی سلطانی و مطالعه مدینه گرامی همایونی
 مبارکباد زندگانی بهخاصان این حدود رسانید - و نوید سعادت
 محبت و عافیت ملازمان رکاب دولت بر داد - آنچه بکاف
 رقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است - هیچگونه تکلفی
 در آن واقع نیست *

* سخن کز دل بیرون آید نشیند باجرم در دل *

المرام سر خداوند انصر از اندر هذایی سرگذشت شوریده * ع *

* در طریقت هر چه پیش سالك آید خیر است *

هرگاه حق سبحانه تعالی بفرده سعادت مند خود را می خواهد
 بدرجه کمال رساند پرورش باسماهی جمال و جلال هر دو
 میفرماید - یک روز جمالی گذشت - اکنون چند روز نوبت
 جلالی است - بحکم (ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا)
 بزودی باز نوبت جمال خواهد رسید - زیرا که بقانون عربیت
 یک عصر در میان دو عصر واقع شده - و بجهت آنکه سطح معاد
 بحسب مسافت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس
 مراد بر منصف ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی
 و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجماعه شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شاطریه
 هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد
 سون وجیه الدین عاوی گجراتی (که برکتی در سیه شروح دارد

در عالم علوم ظاهر بود) مرید وی است - یک بصیرت گفت
که با این علم و دانش دست انانیت بشیخ (که چندان علم
ندارد) داد - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی
است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلسله العارفین
بایزد بسطامی منتهی میشود - و لهذا در دم این خانواده
به بسطامیه شهرت دارد - و چون یک از وسائط این سلسله
شیخ ابو الحسن عشقی است (قدس سره) در ایران و توران
عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند
که در سلوک از مشائخ دیگر سلسله نیزتر و گرم تر اند
و پیوسته کبوی این طایفه در عراق عرب و عجم باناضه ساکن
شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاری است - که در نصب
به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
میرسد - و در ازادیت بهفت واسطه بایزد بسطامی (قدس سره)
و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبد الله به پنج واسطه بشیخ
نجم الدین کبری (جمعة الله علیه) میرسد - در مازندران
سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هجرت مدتی در گذشت
همان جا مدفون است - خلفای از در اطراف و جوانب
هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

* شیخ ابوالفیض فیضی فوآمی *

پسر کلان شیخ مبارک ناگوری مت - که از علمای وقت
 بریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن
 در زمی اهل تجرید برآمده بیای همت معموراً جهان را
 در نوشت - و در مائة تاسعه در قصبه ایل از توابع سیوستان
 بار غربتی کشاده توطن و قاهل گزید - و در عنفوان مائة عاشره
 پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده
 در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزند
 زنده نمی ماند در سنه (۹۱۱) نهمد و یازده شیخ که
 بوجون آمد بمبارک مسه گردانید - چون بعن شباب رسید
 بکجرات شنافته نرن خطیب ابوالفضل گادرنی و مولانا عماد
 لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار
 فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهمد و پنجاه بدارالخلافة
 آگره رحل سکونتی انداخته پنجاه سال در آن مکان بافاده
 علوم می پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر می برد
 و در توکل شایع عظیم داشت - میادعی حال در امر معروف
 و نهی منکر بحدس مبالغه می کرد که از کوچک (که آراز نغمه
 می آمد) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع
 در وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدر نسبت داده اند

(مائراامرا) [۵۸۵] (باب الشین)

در عهد سلیم شاه بربط شیخ علائی مهدوی بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبری (که امرای چغتا بیشتر در عرمه بودند) بطریقه نقشبندیه خود را را نمود - و پس ازان بصلوات مشائخ همدانیه منسوب میکرد - چو آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند بونگ ایشان سخن زاند - چنانچه بتشیع اشتهاار یافت - تفسیر موسوم بمنبع العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش آیدانی (که بکواهی علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تحریر یافته در ذیل آن مرقوم نمود که این امرست که از سالها منتظر آن بودم - گوینده آخرها بتکلیف پسران بمذبه هم امتیاز یافت اگرچه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانیده در سنه (۱۰۰۱) یکهزار و یک در بلده لاهور زندگی بمپور ^{۱۰۰۱} * شیخ کامل * تاریخ فوتش یافته اند *

شیخ فیضی در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشه واقف بوداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فرا پیش گرفته رنجوران تهری دست را چاره میکند - ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - در روز بمراهی

(۲) نسخه [۲ ج] شیخ ملامی *

پدر نژد شيخ عبدالغبي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای صد بيگمه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب اورا با پدرش بتشيع سرزنشها کرده بحدقارت از مجلس برخيزانن شيخ فيضي را حميت بران آردن كه پديدشاه وقت در شذاسي و راه حرف پيدا شود - مكرر بوساطت برخي باريابان فضل و كمال شيخ و سخن طرازي و بلاغت گسترى او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم (كه عرش آشياني بتسخير قلعه چيتور متوجه بودند) اشارت باحضار شيخ سرزد - چون ابغای رزگار سيما اهل مدارس را بداندیشي با اينها بود اين طلب عاطفت را مطالبه عدائي وانموده بحاكم دارالخلافه آگره خاطر نشين كردند - كه پدرش بهادا اورا مخفي سازد چند مغله فرستاد - كه ناگهان خانه شيخ قبل نمايند - حسب اتفاق شيخ فيضي دران وقت در خانه نبود - في الجملة كشمكش رفت - چون در رسيد سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مكاسب مسدود بود بدشوازي كشيد - آخر بسعي نلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گريده بتدریج درجه پيمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمه پوسمك كشي شيخ عبدالغبي صدر كرد كه از منصب و رتبه

الغاده بخجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخوارى
و ذلت در باخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه رسانیده بود
در سال سیم بخطاب ملک الشعراء مورد مرام گردید - و در
سال سی و سوم خواست که زمین خمس را جولانگاه طبع خود سازد
برابر مخزن احوار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل
خسر شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلی و معنون
نلدن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هر یک
بچهار هزار بیت - و در وزن هفت بیکر هفت کشور - و در
بحر سکز نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجاه هزار بیت برسخته آید
در کمتر زمانه عدوان پنج نامه با بوخی داستان برشته نظم
کشیده دل نهاد تمام نگشت - میگفت که هنگام ستودن نقش
هستی است - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی *

در سال سی و نهم عرش آشیانی بانجام ^(۲) تاکید بکار بردند
و حکم شد اول افسانه نلدن پترازوی سخن برسنجد - در
همان سال پدایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از
دیر باز تنهایی دوست داشته و راه خموشی سپردی با کوشش
پادشاهی خمس انجام نگرفت - در سر آغاز زنجوری (که
ضیق النفس داشت) در سخنه بود *

* بیت *

- * دیدی که فلک چه زهره زیونگی کرد *
- * مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد *
- * آن سینه که عالم در می گنجید^(۲) *
- * تا نیم دم بر آدم تنگی کرد *

در ایام بیماری مکرر می خواند *

- * گر همه عالم بهم آیدن تنگ *
- * به نشون پای یکی صور لنگ *

دهم صفر سنه (۱۰۰۳) هزار و چهار هجری سال چهارم
اکبری درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند
سالها فیضی لخاص می کرد - سپس فیاضی - خون
میگرد * * رباعی *

- * زمین پیش که سکه ام سخن بود *
- * فیضی رقم نگین من بود *
- * اکنون که شدم بعشق مراض *
- * فیاضیم از محیط فیاض *

یک صد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی
بر فضل او تفسیر سواطع الالهام بی نقط است - که میر حیدر
معنائی تاریخ اتمام آن سوره اخلاص یافته - که (۱۰۰۲)
هزار و دو است - و ده هزار درپیده صله گرفته - موارد الکلم

(۲) در [بعضی نسخه] می گنجید *

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوح آنها در علوم تفسیر بے نقط نوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه (که ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل فضیلت خواهد بود *

گویند از متورکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم پادشاهزادها مامور میشد - بصفارت هم نزد حکام دکن شتافته زیاده بر چهار صدی منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید جمع (که آفتاب پرستی را بعرش آشیانی نسبت دهند) این قطعه شیخ را استشهان دارند *

* شعر *

* قسمت زگر که در خور هر جوهر سے عطا ست *

* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *

* او می کند معاینه خون در آئینه *

* این می کند مشاهده حق در آفتاب *

اگر چه شک نیست که این نبوا عظم و فروغ بخش عالم از اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بخت جهان کون و فساد

مخطوط بدان اما نومی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است
و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعاره بآن داد) صوم اینچنین
نصبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غزلی شیخ شهرت تمام
دارد - بیته بر می نویسد *

* چه دست می بری ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان سلامت گر زلیخا را *

(۲)
* شهناز خان کنجور *

نسبتش بهش واسطه به حاجی جمال می رسد - که مرید
مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی بوده - گویند در ریشه
بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بغام هر پیغمبر
یک اشرفی بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجی عرض کرد که
بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبر
بگیر و یک اشرفی بستان - او ده بیست نام برده اشرفی
گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم
معلوم شد دما در حق او کردند - که خفیف العقلم در میان شما
نباشد - چنانچه اکثر ابن فرقه بحدت ذهن در هذد شهرت
دارند - شهناز خان در مبادی حال بطور آبی خود برهد
و در ریشی می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال
بمرتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر عرش آشیانی

گردیده از صدي منصب برتبه امارت فائرگشت - و بخدمت
ميرتوزكي اختصاص يافت - در سال شانزدهم (که لشکر
خان ميربخشي معاتب شد) مفاصم او بشهباز خان مفروض
گشته پس از چنده ميربخشيگري نيز ضميمه گردید - و در
سال بيست و یکم به تذبیه قمرن مذشان (اتھور علی الخصوص
کله پھر راي دام نبيرا راي مالديو و تسخير قلاع سوانه
متعلقه چوندھپور دستوري يافت - جهم از سرکشان آن ناحيه
در قلعه ديکور سراسنگار ميخاربدند - نخستين همت بکشايش
آن گماشت - در کمتر فرصتي فيروز مئدي (و داد - گروه
انجوه بگونيمستي نگونسار آمدند - و پس ازان قلعه در تاره کشوده
روي همت بتسخير سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمين است)
آورد - متحصنان بزهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان
بعضور رسیده بالطف پادشاهي اختصاص گرفت *

و در همين سال (که سنه (۹۸۴) نهمه و هشتم
و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گچپتي تعين شد
او از زمينداران آمده صوبه بهار است - همواره با عساکر
پادشاهي همراهي گزيده در کشايش بنگاله خدمات شايشته
بتقديم رسانيد - و بتخليه راهي رخصت گونه گرفته بولايت
خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله (که پس از
فوت منعم خان برخاست) بخيال قباہ در شده هزني

فرا پیش گرفتند - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشود
فرحت خان قبول دار آرد و فرهنگ خان پسرش و قراطان^(۲)
خان در جنگ او فرو شدند - چون شهباز خان رسید ارکان
ثبات او بلرزش در آمده صلاح کارها در گریز دید - شهباز
خان دست از دنبال برنداشته هر جا می رفت پاشنه کوب
می شدافت - تا بجکدیس پور (که محکم ترین جاهای اوست)
متحصن گردید - و بعد چندی (که قلعه مضرب شد) زه و زارش
اسیر گشت - و از روی بضمول آورد - شهباز خان قلعه شیرگنده را
(که سری رام پور گجپتی بقلعه داری آن دم نخوت میزد)
بمحاصره نیز بر گرفت - درین ضمن قلعه رهداس (که تسخیر آن
ببازری اسباب بوتر است) بدست جنید کورانی بود - از بسید
محمد نام معتمد سپرد - چون روزگارش سپری شد مظفر
خان روی بتسخیر نهاد - او بشهباز خان ملتجی گشته امان
طلبید - و کامیاب خواش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده
بمراهم بیکران لوای بلذذ نامی افراخت - و پس ازین
به تنبیه رانا پرتاب مغرور تعیین گشته در سال بیست و سیوم
سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعه کونهلیمیر را (که^(۳)

(۲) نسخه [۱ ب] قراطان خان (۳) در [اکثر نسخه] کونهلیمیر - و در

[بعضی جا] کونهلیمیر آمده *

در زمان باستانی کمتر کسی برو دست کشای چیرگی شده (گرد گرفت - زانا سراسیمه شده نیم شب به لباس سفالیان بدرزده بظفایای کوهساز خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده و قلعه اردیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقه از تاخت و تالان آن ولایت فرود گذاشته پنججاه تپانه درون کوهستان و سی و پنج بیرون از اردیپور تا پورماندل نشانند و زودا پسررای سرچون هادا را (که همواره گرد شورش برانگیخته) رهگرای فرمان پذیری ساخته همراه بحضور آوردند بعواطف خسرانی اختصاص گرفتند - و باز بمالش نخوت آرایان صوبه اجمیر باقامت آن نواح مامور گردیدند - چنانچه زانا پرتاب که بنه و بار او یغمائی شده بود (ملک او از بدگوهراوان پاک گشته سپه نهین گردید - و دیگر سرتانان تهر در ^(۲) بیم ناکمی افتاده هر بامداد و هر شام دم راهپین می شمردند *

چون هنگامه امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهپاز خان را بدان طرف کسبیل کردند - اما از خود سوری با خان اعظم کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پزوه تعیین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار بود چنانچه عرب بهادر را - زای شایسته داده در بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرزند خودی

(۲) در [بعضی نسخه] در هاد و بملانی .

بیراهه میرود و عرب بهادر و ثیابیت خان بدر پیوسته هنگامه آرای بدگروهی او شده اند (بجانب اوده شتاب آورد - نزدیک سلطانپور بلهروی بیست و پنج کرده اوده ماهم در آریختند - معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیختن شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا چونپور سی گروهی جنگ گاه عنان باز نکشید - از فضا آوازه درگذشتن معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا جرانغار عسکر پادشاهی متوجه پیکار گشت - بکمتر آریزش معصوم خان زخمی باوده فرار نمود - چون مزده فیروزی بشهباز خان رسید تیز دستی نموده هفت گروهی اوده باز رده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آواره دشت هزیمت شده در اوده هم نتوانست ثبات ورزید - هر یک بطرف شتافت *

د چون شورش این فتنه پورهان فر نشستی بدار الخلافه آگوه رسیده در غیبت پادشاهی (که بدفع هنگامه میرزا محمد حکیم بکابل انتهای فرموده) حسب الحکم بحفاظت آن مصر جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت پادشاهی بهلازمه کامیاب گشت - چون باره دنیا مرد افکن است درین ایام (که کارهای نمایان ازو ظهور گرفت) بخود بینی

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشي کرد - و همان ايام (که
شکار نگرچين اتفاق افتاد) وقت تهائم چوکی بخشيان ادرا
از ميرزا خان خلف بيروم خان پايان داشته بودند - چون
شراب زياده بر حومه کشيده بود از جا درآمده حرفهای
سبک بر زبان راند - عرش آشياني برای پند پذيری او
برای سال درای سپردند - چون در سال بيستم و هشتم
خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای
خدمت ديگر ناحيه نمود شهباز خان بهاسبانی آنديار با امرای
بمبار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پيوست به پيکار
معصوم خان کابلي بگهوزه گهاک رو آورد - پس از آديزش
صفت شکست بران ناسپاس افتاد - فيل پرشان و ديگر غنيمت
بدست درآورد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهائی
برده) رهگرا گشت *

آن ولایت سمک نشيب شمالی تانده قريب چهار صد
کره طول - و نزديک سه صد کره عرض - چون بنگاله از
بلندتر اسم بدین نام خوانند - چون اين سرزمين بی سپر
قاصد و تاراج عساکر گردید و بکترا پور (که بنگاه بومی آنجا
سمی) يغمائی شد و سنار گاورن بدست آمد و ساحل برهم پوتو
(که بزرگ دريائے سمک از خطا می آید) محسور گردیده
آديزشها رو داد عیسی زميندار آنجا در شکست فوج پادشاهی

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد . ناچار بلاهت گری درآمده
 طرح آشتی انداخت . بقرار آنکه سنارگانوں را داروغه نشین
 پادشاهی گرداند . و معصوم عامی را بهحجاز روانه نماید
 بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد . چون شهباز خان رودبارها
 گذشته در انتظار ایفای وعده نشستی آن مفسد چندے
 بلیمک و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید . و آماده بیکار
 گشته رو بادبزش آورد . امرا از مدارا گمیختگی و نصرت فروش
 سوار آزرده خاطر بودند . دل نهان رفاقت نگشته هر کدام
 راهی بوگرفت . ناکزیر شهباز خان بتانده معارفت نمود
 اندرخته بربان رفت . برخی جان سپردند . و جوئے گرفتار
 گردیدند . منجم خیره شده بعضی جاها متصرف شد . شهباز
 خان از دورئی و بی اتفاقی امرا بصیج حضور کرد . ازین آگهی
 پادشاه مزاران تعیین کرده از راه بوگردانیدند . و قیوداران بهار
 بهراهی او نامزد گشتند . شهباز خان به نیروی همک کار بغداد
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد . و مالشهای بی دری
 بمعصوم عامی داده اداره ساخت *

و در سال سیم از خود بینی و غرض پرستی میان شهباز
 خان و صادق خان رشته یکدلی گمیخته گشت . صادق خان
 بر طبق اشارت حضور کار بنگاله بر خود گرفت . شهباز خان
 بی آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد . و پس از چندے

باز بمزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بغداد و بسنت
آن ملک همی برگماشت . و بمسارے سرتابان (ا) برانداخت
فوجی بر بهائی فرستاده زمیندارش (ا) باهلی در آرد
و جمعی بر ولایت کوکره (که میان اردبسه و دکن آباد ملک است)
تعین کرده فراوان غنیمت اندوخت . مادھو سنگھ بوسی
انجا مالگذاری پیش گرفت . چون در سال سی و دوم آرامی
دران ناحیه بدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
شهباز خان عازم حضور شده در سال سی و چهارم بکوتوالی
اردوی پادشاهی مامور شد . پس ازان بمالش افغانان
سواد رخصت یافت . چون ازانجا بے حکم برخاسته آمد
زندانی ساخته پس از در سال رهایی یافت . و باقالبقی
میرزا شاهرخ (که باپالمی مالوه نامزد شده بود) اختصاص
گرفت . و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بمهم
دکن تعین گشت . در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو
(که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتے
داشتند شهباز خان بتعصب مذهب بیہانہ گشت و سیر سوار
شده مصلحت (که بلنگر دوازده امام شهرت دارد) و سکنت آنجا
بتشیع مشہور) بیک اشارہ او غارتگران لشکر یغمائی ساختند
چون اعتماد قول مغول بدکذبان نماند بیشترے جلا وطن

گشتند - شاهزادہ اظہار نادوشی کرد - چون با صادق خان
اثالیق شاهزادہ از قدم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت
کوچ کردہ بمالوہ آمد - ہوش آشیانی ٹیولش را (کہ در صوبہ
مالوہ داشت) تغیر کردہ بمیرزا شاہرخ دادند - و اورا در
سال چہل و سیوم ہاجمیر فرستادند - بمہم رانا بطریق منفلی
شاهزادہ سلطان سلیم (کہ از آلہ آباد عازم آن مہم بود) تعیین
شد - چون بعیماب خوری شیفتہ بود سال کہ از ہفتاد برگزشت
دست و کمر بدزد آمد - لختہ بہی یافت - در شہر اجمیر
بہمان بیماری باز گردید - و تب افتزد - از چارہ گرمی ہزشکان
تندوستی روداد - و در سال چہل و چہارم اکبری [کہ سنہ
(۱۰۰۸) ہزار و ہشت ہجری بود] ناگہان در گذشت
شاهزادہ اموالش متصرف گشتہ بے تمشیم آن مہم بانہ آباد
معدرت کردہ لوای خود سری انراخت *

گویند شہباز خان وصیت کردہ ہون کہ در محوطہ مرقد مغور
معینہ (قدس سورہ) دفنش کند - مجاوران بقعہ شریفہ
سوزدہ نگذاشتند - ناچار بیرون مدفون گردید - شب خواجہ
بزرگ در دریا بمجاوران تاکید فرمود - کہ از محبہ ماست
اندرون شمال رویہ گنبد گزارند - فردا بمبالغہ آنها بر آردنہ
ہجای معین سپردند - صلاح و تقوی از مشہور است - و پاس
شریعت غرا را بسیار ملحوظ میداشت - ہرسم در رواج وقت

قصر لکویه نکرد - و خمر نه پیمود - و در نگین لفظ مرید نکند
 قهجد و اشراق تا ستم عصر قضا نشد - و بے وضو نمی بود
 و همیشه تسبیح در دست درد میخواند - چون ما بین عصر
 و مغرب حرف دنیوی نمیگفت در زمره آخر وقت عرش ایشیانی
 بگذار تالاب فتحپور کسب هوا می کردند - و دست شهباز
 خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاه
 بافتاب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی (که بتفاوت
 استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
 میدانیم که واقعی دیدار است - چون وقت نماز تکی شد
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را تنها
 میگذاری - شهباز خانی بے اختیار دست خود را کشید - و دیده
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول درد گشت
 پادشاه هر لحظه دست به سرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
 گفت ائصال نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
 عرض کرد که این همه اطف آنها باین مرد حساسه ندارد
 دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه او را گذاشته
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرمود
 که در هر گونه پرستاری و سرپرستی سپاه کم همدا بود - اگر
 تقلید پرستی و اهسته^(۲) و زبان را بهنجار که در طراز

(۲) نسخه [ب] در هشتم - و در [بضم نسخه] در ایشیانی .

(باب الشين) [۶۰۰] (مآثر الامرا)

فردهيدگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشته
بلکه اخراجانش ديده مردم متعير مي بودند - برعه بيافتن
سنگ پارس شهرت مي دادند - و آن حجره ست که هر کاني
گدازند چکش پذير بدو رسد زر گردد - گویند در ديار مالوه
پديده آمد - پيش از زمان بکرماجيت در عهد راجه جيستکه ديو
بهم رسيد - فلنگ ماند در بهمان زر در درازده سال اتمام گرفت
روزه بر ساحل نریده جشن آراسته خواست ببرهن خود
بخشش فرادان نمايد - چون از دنيا لخته دل برگرفته بود
همان سنگ داد - او از ناشناساني بخشم رفته آنرا باب
انداخت - و بجاريد حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست
بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانه نشانه از پيدا نيست *
بالجمله گویند شهيدان خان مردم پيش قرار نوکر
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه يك لک
روپيه مي يافتند - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شيريني بدر
حضرت غوث الثمالين (قدس سره) بخش ميکرد - و به مردم کثير
انقدرها داد که هيچکس از اين قوم در هند پريشان و بد حال
نماند - مهذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن
و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه مذهب او تا سال چهارم
اکبري زياده بر دهر زاري نبود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

(مآثر الامرا) [۶۰۱] (باب الشين)

زاده بدایي داشت - اگزچه آن معلوم والاتياس بجائز نميرسد - پسرانش ترقی نکردند - اللهم الله نام پسرش در عهد اعلى حضرت واقعه نويس بکلان شده عمره درانجا گذرانيد - اما کرم الله برادر شهباز خان رشده داشين - سنه (۱۰۰۲) هزارد در در سورنج باجل طبعي درگذشت *

• شريف خان انگه •

برادر خرد شمس الدين محمد خان انگه از امرای سه هزاري سنک - پس از بهرم خوردن مقدمه بپرام خان چون خلاصه پنجاب به تيرول انگه خيل تنخواه شد او نيز بجاکير فزاخور حال ازان صوبه کامراني اندرخت - و باثفاق مير محمد خان برادر کلان خود بتقديم نيکو خدمتي مصدر جالفشاني بود سال سيزدهم جلوس چون امرای انگه خيل از پنجاب نخير يافتند شريف خان بتيولداري سرکار تدرج اختصاص پذيرفت سال بيستم و یکم با جمع بقصبة^(۲) موخير تعيين گردید - که از احوال رانا باخبر بوده اگر آن شقاوت بزره از تنگنای خمول (که بنا بر آمد آمد پادشاه گزیده) با بیرون نهد بسرای اعمالش رساند - پس ازان در قصير کوتاهلمير لوازم دولت خواهي بظهور آورده مورن عاطفتي خسروي گفتن و سال بيستم و پنجم بتفويض الکليفي شاهزاده سلطان مراد

(۲) نمنه [پ] موسي - و نمنه [ج] موسي •